

محل اداره : دهباری ده وسط آباد
عجالتاً هفته‌ای یک نمره طبع می‌شود
 قیمت (پس از رفع تحریم): رایگان
 محل توزیع : سرخرمن
 عجالتاً ۳۰۰ تومان باضمام روزنامه جوان

دبیر صفحه: مسعود دانش منش | با تشکر از: سیدمهدی طیار، محمدرضا شهزادی، سیدمحمدجواد طاهری

کسب‌وکار



روزنامه اخبار ولایات محروسه وسط آباد
 نمره نوزدهم / آذر ماه ۱۳۹۵

پیش نویس قانون دشمنی با ایران

چشمه



فرهاد بهرامی

تصمیم برای کبری ۱۱

یک کارشناس نیمه دولتی گفت: دولت یازدهم همچون کبرا ۱۱ بر تمام بحران‌ها پیروز می‌شود و یک هیپ‌اند را رقم می‌زند

زنگوله

این کارشناس با اشاره به اینکه الگوی دولت در مقابله با مشکلات، سریال فاخر کبرا ۱۱ است، اظهار کرد: اگر صد تا اتومبیل و تریلی و چرخ‌بال هم منفجر شود مهم نیست، زیرا در پایان تنها تصویری که می‌بینیم لیخند دولت در نقش قهرمان داستان است، درست عین بازیگر کبرا ۱۱. وی ابراز امیدواری کرد از این نوع سریال‌ها در تلویزیون خودمان نیز تولید شود که در آن صورت حتماً وزیر صنعت یا اهدای هزاران دستگاه خودروی داخلی به منظور انهدام در صحنه‌های اکشن، به ساخت این سریال کمک خواهد کرد؛ چرا که خودروهای ما این قابلیت را دارند و بهترین صحنه‌ها را می‌توان با استفاده از آن‌ها خلق کرد. وطن پاره تنم.

کارشناس مزبور سپس افزود: اینکه بعضی از دل‌نگرانان سریال کبرا ۱۱ را دروغ می‌پندارند و خالی‌بندی می‌دانند نشان از بی‌سوادی آنان است. بهتر است آن‌ها اول بروند شناسنامه بگیرند بعد بیایند نظر بدهند. خارج ندیده‌ها!
 این کارشناس مسائل اعتدالی با بیان اینکه هم اکنون در همه کشورهای پیشرفته دنیا چنین صحنه‌هایی مثل کبرا ۱۱ همه روزه در خیابان‌ها در حال رخ دادن است، گفت: اینجور تصادفات و قهرمان بازی‌ها یک امر عادی در نظام بین‌الملل است و هیچ‌کس خالی‌بندی نیست. وی افزود: ما اگر می‌خواهیم با دنیا تعامل کنیم باید از قواعد بین‌المللی تبعیت کنیم. کارشناس فوق اذعان کرد: پخش سری شونصدم از سریال کبرا ۱۱ را در دولت یازدهم باید به فال نیک گرفت. امیدوارم با شروع به کار دولت بعد، این سریال نیز بالاخره بعد از سال‌ها به کبرا ۱۲ برسد.

کیپی



«بعد از رای آوردن ترامپ: با پاره کردن برجام مشکلی برای ما ایجاد نخواهد شد.»

- نکتتیم کلی کیپی از روش گرفته شده!

منشأ خارجی دارد. ما با تحقیقات عیدهای که کرده‌ایم فهمیدیم گرد و خاک از روستاهای اطراف به اینجا می‌رسد.

یکی از اهالی گفت: کاری هم کرده‌اید که جلویش را بگیرید؟
 افتخارخاتون گفت: بله البته. خیلی کارها کردیم. من خودم صدها ساعت مصاحبه کردم، ولی نشد که نشد. سعی کردم ریزگردها را با استدلال و قدرت نرم قانع کنم که راهشان را کج کنند، اما لاج‌گردد. حتی من و خانواده‌ام شبانه روز به سمت منشأ آلودگی فوت می‌کردیم اما فایده نداشت. حالا به فرموده کدخدا یک محموله هوای تازه وارد کرده‌ایم که من با خودم آورده‌ام.

بعد اشاره کرد چند تا بالن بزرگ را آوردند. روی بالن‌ها نوشته بود: «هوای ریزگردها را جمع می‌کنیم» که به اختصار می‌شود «هرجام». با علامت افتخارخاتون بالن‌ها را باز کردند و هوای تازه خارجی در فضا پخش شد. اما دو دقیقه بعد باز گرد و خاک برگشت سرچایش!
 صدای اعتراض مردم بلند شد. کدخدا که دید اوضاع خیط است با صدای بلند گفت: باید هر طور شده این گرد و خاک را بخوابانید.
 افتخارخاتون گفت: آخر چطوری؟! ما هر کاری بلد بودیم کردیم. غیظ را در چشم‌های کدخدا که دید، راه‌حلی به ذهنش رسید! گفت: مقصر اصلی کاری‌ساز است. کاری‌هایی که می‌سازد غیراستاندارد هستند و زیادی گرد و خاک می‌کنند.
 کدخدا بلافاصله گفت: همین الان با چند تا مأمور می‌روید کاری‌ساز را کت‌بسته می‌آورید اینجا.

○○○

یک گروه با افتخارخاتون راه افتادند سمت گاری‌سازی. من هم همراهشان رفتم. توی آن جمع فقط من بیکار بودم، ولی کدخدا سفارش کرده بود که دم دستش باشم شاید لازم شود کاری بکنم. وقتی رسیدیم، دیدیم گاری‌سازی بسته است و هیچ‌کس آنجا نیست. می‌خواستیم برگردیم و کسب تکلیف کنیم، اما افتخارخاتون گفت اگر دست‌خالی برگردیم کدخدا عصبانی می‌شود. گفت می‌رویم سراغ آهنگر، می‌گوییم نعل وارونه می‌زده و اسب‌ها زیادی خاک بلند می‌کردند. سراغ آهنگر هم که رفتیم دیدیم آهنگری را تخته کرده، رفته است. در همسایگی آهنگری یک قالی‌شویی قرار داشت. رفتیم آنجا تا سراغ آهنگر را از صاحب قالی‌شویی بگیریم. قالی‌شو گفت آهنگر ورشکست شده و کار را ول کرده، الان سر چهارراه سی‌دی فیلم سانسور نشده می‌فروشد. همانجا افتخارخاتون یک نگاهی به قالی‌شو انداخت و گفت: خودت هم کم گرد و خاک نمی‌کنی!
 قالی‌شو گفت: چاره‌ای نداریم، فرش که می‌آید برای شستن باید اول خاکش را بتکانیم.

افتخارخاتون گفت: به هر حال ما مأموریم و معذورا! باید یک نفر را به عنوان مقصر آلودگی معرفی کنیم. خودت بیا همه چیز را گردن بگیر. قالی‌شو در نهایت تواضع گفت: من حرفی ندارم، اما اگر من را ببرید فرش‌های مردم می‌ماند. قول داده‌ایم، بدقول می‌شویم. خود کدخدا هم دو، سه تخته فرش پیش ما دارد.

ما گفتیم: ای بابا! باز هم به بن‌بست خوردیم، حالا چه کار کنیم؟
 قالی‌شو گفت: من یک نفر را می‌شناسم که به درد شما می‌خورد. همین همسایه دیوار به دیوار ما، کارمند است اما بود و نبودش فرقی نمی‌کند. رئیس یک اداره‌ای به اسم استاندارد است. بروید او را بگیرید همه تقصیرها را بپندازید گردش، خلاص.
 افتخارخاتون گفت: خوب است. برویم همین کار را بکنیم.
 اما از شناس ما رئیس استاندارد هم با خانواده‌اش برای هواخوری رفته بود سفر خارجی.
 آنجا بود که دست از پا درازتر تصمیم گرفتیم برگردیم که ناگهان افتخارخاتون چشمش خورد به من بخت برگشته. پرسید تو دیگری هستی؟ گفتم بابا دو هفته نیست استعفا دادم، یعنی مرا نمی‌شناسید؟
 گفت یعنی الان بیکار هستی؟ گفتم عجالتاً بله.

○○○

جنت‌قلی یک آب عمیق دیگر کشید و ادامه داد: چشمت روز بد نبیند پدرجان! همانجا دستتند زدند و مرا آوردند به این محبس. همه تقصیرها را انداختند گردن من! خودم کم مشکل داشتم آلودگی هوا هم شد قوز بالا قوز!
 پیرمرد پوزخندی زد و گفت: عجب حکایتی! ولی زیاد غصه نخور، حداقل اینجا گرد و خاک نیست. تا دلت می‌خواهد نفس عمیق بکشی!

حل معضل خاک و خل در وسط‌آباد

ابتکارات مسئول محترم بادِ هوا

می‌رویم سراغ آهنگر، می‌گوییم نعل وارونه می‌زده و اسب‌ها زیادی خاک بلند می‌کردند

○○○

افتخارخاتون یک نگاهی به قالی‌شو انداخت و گفت: خودت هم کم گرد و خاک نمی‌کنی‌ها!

کدخدا آرام کنار گوشش گفت: اوستا! این را دیگر نمی‌شود تکذیب کرد. درست است که ما خودمان بهت گفته بودیم همه چیز را تکذیب کن، ولی این یکی فرق دارد.
 اوس مم‌باقر گفت: پس چه کار کنیم تصدقت شوم؟ الان است که دل‌نگرانان همین غبار را چماق کنند بکوبند توی سرمان.
 کدخدا گفت: در روزه‌ها را می‌شود گل گرفت، اما نمی‌شود خاک در دهان مردم ریخت. باید یک فکر اساسی بکنیم. زود بفرست دنبال افتخارخاتون که بیاید یک چاره‌ای بکنیم.
 اوس مم‌باقر گفت: افتخارخاتون؟ به او چه ربطی دارد؟
 کدخدا جواب داد: ما خیر سرمان یک حکم مراقبت از باد هوا بهش داده بودیم که الکی مثلاً مسئولیت دارد.

اوس مم‌باقر گفت: اها اها یادم آمد. طفلک آنقدر هیچ کاری نکرده من هم یادم رفته بود که اصلاً جزء مسئولین است! همین الان خیرش می‌کنم. کم‌کم مردمی که خاک توی حلقشان رفته بود و اشک از چشمانشان جاری بود، صدای سرفه‌ها و اعتراضشان بلندتر می‌شد.
 خان بالا بلند شد و گفت: همه چیز زیر سر تندر هواست. وقتی آن‌ها با اسب و قاطر و گاری تند تند توی کوچه‌های دهات می‌تازند گرد و خاکش توی چشم ما می‌رود. این‌ها حتی پیاده‌هایشان هم خیلی تند راه می‌روند و خاک را بلند می‌کنند.

همین موقع افتخارخاتون از راه رسید. کدخدا رو کرد به او و گفت: این هم مسئول باد هوای وسط‌آباد سرکار خانم افتخارخاتون. بفرماید به رعایا توضیح دهید گرد و خاک از کجاست تا خفه نشده‌اند. نکند خیال کنند ما بیخودی کسی را مسئول می‌کنیم.
 همه ساکت شدند تا حرف‌های افتخارخاتون را بشنوند.
 - اهالی شریف و وسط‌آباد! بدانید و آگاه باشید که معضل خاک و خل

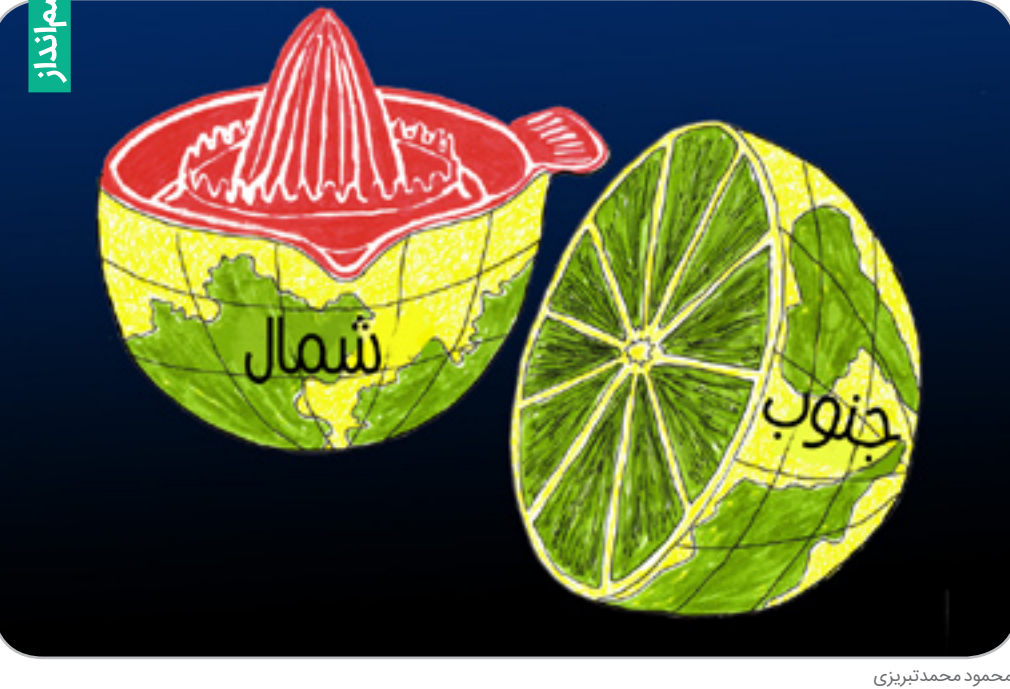
سرجالیز

در محبس باز شد و جنت‌قلی را دست بسته آوردند تو. مأمور دست‌هایش را باز کرد و رفت. در که بسته شد دوباره همه جا تاریک شد.
 یک پیرمرد آنجا لم داده بود. با آمدن جنت‌قلی پاهایش را جمع کرد و گفت: خوش آمدی! تو را برای چه آوردند؟
 جنت‌قلی کنار پیرمرد نشست و یک آب عمیق کشید!
 پیرمرد چشم‌هایش را ریز کرد و با دقت به صورت هم‌بندش نگاه کرد.
 - صبر کن ببینم! تو همان نیستی که دستیار کدخدا در امور مرقونچیان بودی؟!
 - خوب شناختی! خودم.
 - شما کجا، اینجا کجا؟ نکند اخلاص مختلاس کردی؟!
 - نه پدرجان! من مدتی است استعفا دادم.
 ای بابا! نمی‌دانستم. آخر خیلی وقت است توی زندان هستم. حالا بگو ببینم چه کار کردی که آوردندت اینجا؟
 جنت‌قلی یک آب دیگر کشید و گفت: قصه‌اش سر دراز دارد.
 پیرمرد زندانی گفت: تعریف کن! من دلم لک زده برای یک هم صحبت.
 جنت‌قلی گفت: خلاصه‌اش می‌کنم.

○○○

ماجرا از آن روز شروع شد که کدخدا داشت توی میدان اصلی ده برای مردم صحبت می‌کرد. ناگافل یک گرد و خاک غلیظی در هوا پچپید و همه به سرفه افتادند.
 من گفتم: این دیگر چه بود؟ این خاک و خل از کجا بلند شد؟
 اوس مم‌باقر که کنار کدخدا ایستاده بود گفت: من تکذیب می‌کنم، گرد و خاک کجا بود؟ هوا خیلی هم صاف است.

چشم‌انداز



محمود محمدتبریزی



«با هنر درباره انتخابات ۹۶ گفت: احتمال دارد از روحانی حمایت کنیم.»
 - به این می‌گویند خلافت سیاسی!



«عباس عیدی: اگر برجام نبود نمی‌توانستید دسته‌بیل هم از چین وارد کنید.»
 - اون هیچی، لاستیک فرغون را بگو! بز اسپانیایی را بگو! بدون این‌ها چه کار می‌خواستیم بکنیم؟!
 فرهاد بهرامی

آبیاری روح خند

پیام یکی از مخاطبان روزنامه‌های شرق و خبر جنوب، بعد از اینکه هیلاری کلینتون را برنده انتخابات اعلام کردند: آقا همون یک بار که پیش‌بینی کردید برای هفت (شایدم هشت) پشتمون کافی بود. مرسی‌ها!

طرفداران هیلاری بعد از انتخابات پرچم آمریکا را آتش زدند! استاد زبیا کلام ضمن انتقاد از این کار در دیگ نشسته و با بیل پاروزان به سمت سواحل آمریکا رهسپار شد!

بی‌بی‌سی فارسی یک دستورالعمل منتشر کرده با عنوان: «چگونه با نتیجه انتخابات کنار بیاییم!» که در آن به تفکر و پرهیز از اغتشاش توصیه کرده است. دقیقاً همان توصیه‌هایی که سال ۸۸ می‌کرد، البته اگر آتش زدن سطل آشغال را هم جزو تفکر بدانیم!

«باب کوکر» بیشترین شانس را برای تصدی وزارت امور خارجه در دولت ترامپ دارد.
 - با «کری» مذاکرات اون طوری شد، این که رو کوره‌خدا به‌خیر کنه!

بهترین روش برای شاد نمودن روح اموات کدام است؟
 ۱. روشن کردن شمع به صورت گروهی ۲. خواندن فاتحه
 ۳. اصلاً روح می‌خندد؟! ۴. ارسال عدد به ۳۰۰۰۰۹۰
 البته گزینه ۴ بیشتر روح اموات اپراتور و فردوسی‌پور را شاد می‌کند!

ملاقات زبیا کلام با نوستراداموس!

مصالح
 یک پیشگوی پرتغالی پیش‌بینی کرد او‌اما آخرین رئیس‌جمهور آمریکا است!
 این شخص که پیشگویی‌هایش در چندین مورد نظیر حملات ۱۱ سپتامبر، سوئامی سال ۲۰۰۴، تغییر آب و هوای کره زمین، ظهور گروه تروریستی داعش و همچنین انتخاب او‌اما قبلاً درست از آب درآمده بود، این بار پیش‌بینی کرده که پس از ورود جانشین او‌اما به کاخ سفید، آمریکا با مشکلاتی روبرو خواهد شد که در پی آن بین ایالت‌های شمالی و جنوبی درگیری صورت می‌گیرد.
 با این حساب اگر قرار باشد این پیشگویی‌ها به وقوع بپیوندد کل حساب و کتاب بعضی از تحلیل‌گران ما به هم می‌ریزد! به نظر می‌رسد این پیشگوی گرامی مقاله‌های زیبا کلام را خواننده است! او که هیچ، خود نوستراداموس هم اگر با زیبا کلام آشنا می‌شد به خودش جرئت پیشگویی نمی‌داد!